

در خواست پیغمبر (ص) از پروردگار که کار امتش را باو سپارد

سید عالم بخواست از کردگار
گفت کار امتم با من گذار
تا نیابد اطلاعی هیچ کس
بر گناه امت من یک نفس
حق تعالی گفتش ای صدر کبار
گر ببینی آن گناه بی شمار
تو نداری تاب آن حیران شوی
شرم داری وز میان پنهان شوی
عایشه کو بود هم چون جان ترا
سیر شد زو دل به یک بهتان ترا
تو شنیدی بانگ از اهل مجاز
پس بجای خود فرستادیش باز
چون بگشتی از گرامی تر کسی
پر گناه هستند در امت بسی
تو نداری تاب چندانی گناه
امت خود را رهاکن با اله
گر تو می خواهی که کس را در جهان
از گناه امتت نبود نشان
من چنان می خواهم ای عالی گهر
کز گناه شان هم ترا نبود خبر
تو بنه پای از میان رو با کنار
کار امت روز و شب با من گذار
کار امت چون نه کار مصطفاست
کی شود این کار از حکم تو راست
می مکن حکم و زفان کوتاه کن
بی تعصب باش و عزم راه کن
آنچ ایشان کرده اند آن پیش گیر
در سلامت رو طریق خویش گیر
یا قدم در صدق نه صدیق وار
یا نه چون فاروق کن عدل اختیار
یا چو عثمان پر حیا و حلم باش
یا چو حیدر بحر جود و علم باش
یا مزن دم، پند من بپذیر رو
پای بردار و سرخود گیر رو
تو چه مرد صدق و علم حیدری
مرد نفسی هر نفس کافری
نفس کافر را بکش مؤمن بباش
چون بگشتی نفس را ایمن بباش
در تعصب این فضولی می مکن
از سر خویش این رسولی می مکن
نیست در سرعت سخن تنها قبول
چه سخن گویی ز یاران رسول
نیست در من این فضولی ای اله
از تعصب دار پیوستم نگاه
پاک گردان از تعصب جان من
گو مباح این قصه در دیوان من